

ISSN 1751-8229

Volume Seven, Number Two

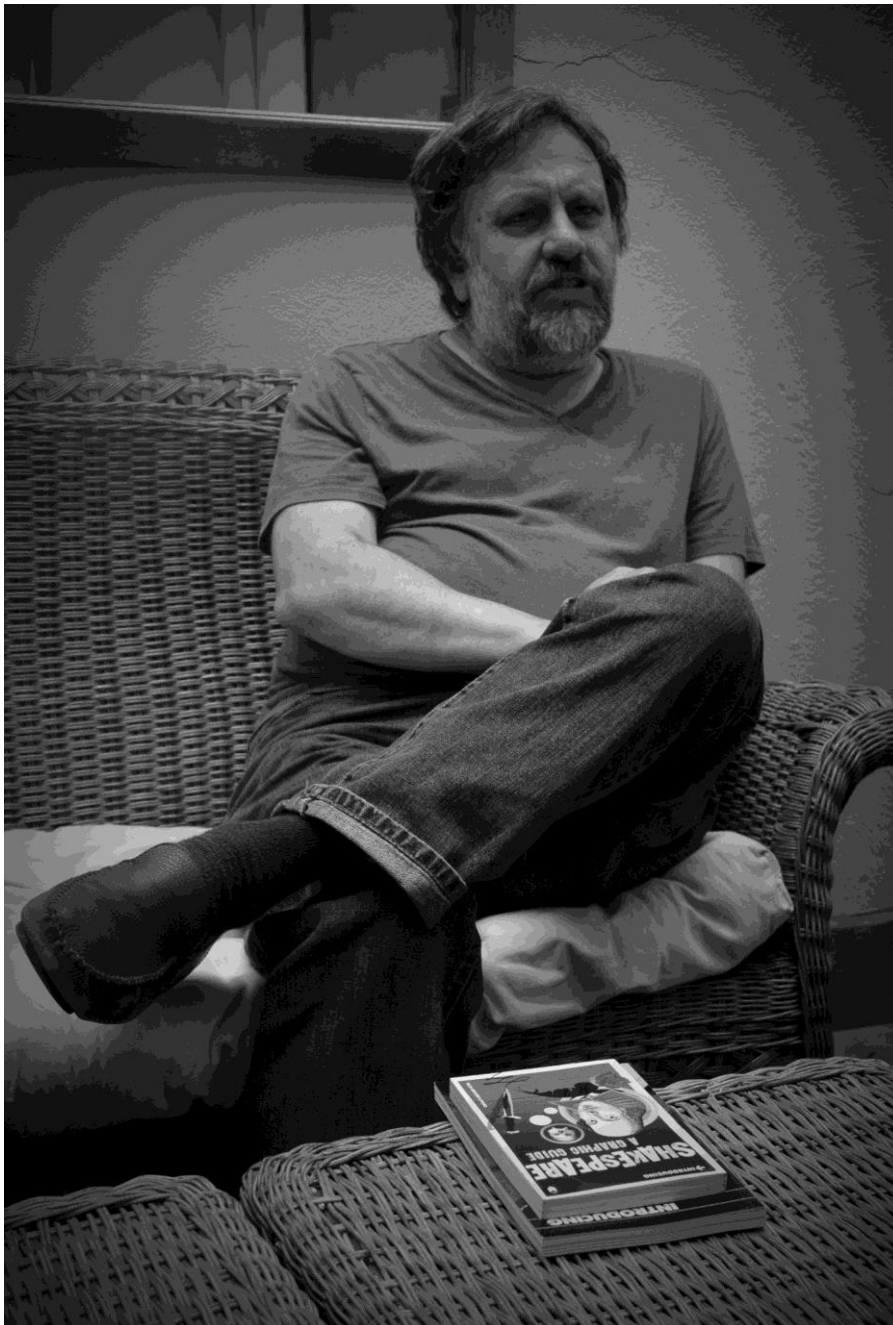
Farhad Alavi, Independent Scholar, Shiraz, Iran.

مقاومت ستوهیده است<sup>۱</sup>

اسلاووی ژیزک

ترجمه‌ی فرهاد علوی

- قسمت اول



از درس‌های پرواضح چند دهه‌ی گذشته یکی این بوده که سرمایه‌داری نابودنشده است. مارکس آن را به یک خون‌آشام تشبیه می‌کرد، و یکی از نکته‌های بارزِ حالا معلوم این تشبیه آن است که خون‌آشام‌ها همیشه پس از جراحت تا حد مرگ هم دوباره سر پا خواهند ایستاد. حتی تلاش‌های مائو در پاک‌سازیِ ردپای سرمایه‌داری هم به بازگشت استیلایی آن منجر شد.

چپ امروز از راه‌های کثیری به هژمونی جهانی سرمایه‌داری و ضمیمه‌ی سیاسی آن، لیبرال دموکراسی واکنش نشان می‌دهد. مثلاً در حد ممکن هژمونی را می‌پذیرد، اما هم‌چنان برای اصلاحات در ضوابط آن پیکار می‌کند (همان سوسیال دموکراسی نوع سوم<sup>۲</sup>).

یا می‌پذیرد که این هژمونی ماندنی است، اما با وجود این باید با «میان‌شکاف‌ها»یش در برابر آن مقاومت کند. یا از آن‌جا که هژمونی چنان جهان‌شمول است که جز در انتظار فورانی از «خسونت الهی» بودن هیچ نمی‌توان کرد، بی‌هودگی همه‌ی پیکارها را می‌پذیرد - نسخه‌ای انقلابی از «تنها یک خدا می‌تواند نجات‌مان دهد» هایدگر. یا بر آن است که در استیلای امروزه‌ی سرمایه‌داری جهانی بحث این است که مقاومت حقیقی امری ناممکن است، بنابراین تمام کاری که تا احیای روح جهانی انقلابی طبقه‌ی کارگر می‌توانیم کرد دفاع از بازمانده‌های رفاه دولتی است؛ یعنی رویارو شدن با افراد در مسند قدرت با مطالباتی که می‌دانیم قادر به برآورده کردن‌اش نیستند؛ و در غیر این صورت عقب‌گرد به سمت مطالعات فرهنگی، جایی که می‌توانیم بی‌سر و صدا کار نقادی را به پیش ببریم. یا این که اصرار می‌ورزد که مشکل از نوع بنیادی‌تر آن است، سرمایه‌داری جهانی نهایتاً متأثر از اصول زیرساختی تکنولوژی یا «خرد ابزاری» می‌باشد.

یا که استدلال می‌کند می‌شود سرمایه‌داری جهانی و قدرت دولتی رانه با حمله‌ی مستقیم به آن‌ها، که با تمرکز دادن دوباره‌ی پیکار بر عادات روزانه، در آن‌جا که می‌شود «جهانی تازه برپاساخت» تضعیف کرد؛ از این طریق بنیادهای قدرت دولتی و سرمایه کم‌کم سست می‌شوند و در زمانی دولت فروخواهد پاشید (نمونه‌ی این ره‌یافت جنبش زاپاتیستا<sup>۴</sup> است).

یا با دگرسوزی توجه از پیکار ضد-سرمایه‌داری به شکل‌های پیکار سیاسی-ایدئولوژیک هژمونی و تأکید بر اهمیت مفصل‌بندی دوباره‌ی کلام، مسیر «پست مدرن» را انتخاب می‌کند.

یا قول می‌دهد که می‌شود ژست کلاسیک مارکسیستی وضع «نفی معین» سرمایه‌داری را در سطح پست مدرن تکرار کرد: این که با ظهور امروزی «فعالیت معرفت‌شناسانه» تناقض بین تولید اجتماعی و روابط سرمایه‌داری با امکان عرضه‌ی نخستین باره‌ی «دموکراسی مطلق» از همیشه عریان‌تر شده (این موضع هارت و نگری<sup>۵</sup> خواهد بود).

این مواضع برای چپ افراطی به منزله‌ی راه‌های اجتناب از گونه‌ای سیاست «حقیقی» ارائه نگشته‌اند؛ در اصل چیزی که آن‌ها در تکاپوی رسیدن به حوالی‌اش هستند فقدان چنین موضعی است. با این حال شکست چپ تمام ماجرای سی سال گذشته نبوده است. در تاریخ درس شگفت‌آور دیگری برای آموختن از کمونیست‌های چینی و سیطره‌ی انفجاری توسعه‌ی سرمایه‌داری و رشد اروپای غربی نوع سوم سوسیال دموکراسی نیز وجود دارد که مختصراً چنین است: ما بهتر

می‌توانیم انجام‌اش دهیم. آن موقع انقلاب تاجر<sup>۶</sup> در انگلستان آن قدر آشوب‌ناک و ناگهانی بود که با پیش‌آمدهای پیش‌بینی‌ناپذیر هویدا شود. این تونی بلر بود که می‌توانست آن را نهادینه کند یا در کلام هگل چیزی را که نخست (به عنوان) یک پیش‌آمد ظاهر می‌شد از تصادفی تاریخی به یک ضرورت ارتقا دهد. تاجر یک تاجرست نبود، صرفاً خودش بود؛ این بلر بود که (بسیار بیش از یک سرگرد) به تاجرسم شکل بخشید.

پاسخ برخی از نقدهای چپ پست‌مدرن به این معضل، کاویدن نوع جدیدی از سیاست مقاومت است. آن‌هایی که هنوز به جنگیدن با قدرت دولتی اصرار دارند جدا از مصادره کردن سیاست مقاومت متهم به ماندن در «پارادایم» قدیمی هستند: این منتقدان می‌گویند امروزه در برابر قدرت دولت وظیفه‌مان آن است که با کنار کشیدن از قلمروی آن و با آفرینش فضاهای جدید خارج کنترل‌اش مقاومت کنیم. بدیهی است که این شاهی است بر پذیرش استیلا سرمایه‌داری. سیاست مقاومت چیزی نیست مگر ضمیمه‌ای اخلاقی برای طریقه‌ی سوم چپ.

طلب‌خواهی نامحدود، کتاب اخیر سایمون کریچلی تقریباً مظهر کامل چنین موضعی است. تلاش‌های براندازی دولت در کمال وقاحت ناکام مانده‌اند، در نتیجه سیاستی تازه به دور از آن باید استقرار بیابد: جنبش‌های ضد-جنگ، مؤسسات اکولوژیکی، گروه‌های در حال مبارزه در برابر سوء استفاده‌های جنسی و نژادی، و دیگر شکل‌های بومی خود-تأسیساتی. باید سیاستی از مقاومت در برابر دولت وجود داشته باشد، سیاستی که عبارت است از بمباران دولت با مطالباتی ناممکن، و فسخ محدودیت‌های مکانیزم‌های دولتی. استدلال عمده برای به کار بستن سیاست مقاومت دورادور در برابر دولت با بعد اخلاقی ندای «طلب‌خواهی نامحدود» برای عدالت هم‌بند می‌شود: هیچ دولتی تحمل این را ندارد که به این ندا گوش دهد چرا که هدف نهایی آن تضمین «سیاسی-واقعی» بازتولید خودش (رشد اقتصادی‌اش، امنیت عمومی و غیره) است. کریچلی می‌نویسد «البته» بر حسب عادت تاریخ به دست آدم‌های تفنگ‌دار و چماق به دست نوشته شده و نمی‌توان انتظار داشت که با هجوی تمسخر آمیز و با پر گرد و غبار کردن بر آن‌ها چیرگی یافت. با این حال، همان‌طور که نیهیلیسم چپ‌گرای فعال و دوآتشه به شیوایی نشان داد، لحظه‌ی برداشتن تفنگ‌ها و چماق‌ها زمان شکست خوردن است. مقاومت سیاسی آنارشیستی نباید به دنبال تقلید و بازنمایاندن خشونت نخستین فرمان‌روایانه‌ای باشد که با آن مخالف است.

خب مثلاً دموکرات‌های ایالات متحده چه کار باید کنند؟ از رقابت برای قدرت دولتی دست بشویند و خود را به سمت میان‌شکاف‌های حاکمیت پس بکشند، قدرت دولت را به دست جمهوری خواهان بسپارند و کمپینی از مقاومت آنارشیستی در قبال‌اش راه بیاندازند؟ و کریچلی اگر قرار بود با حریفی هم‌چون هیتلر رویارو شود چه می‌کرد؟ آیا طبعاً در چنین موردی آدم باید «خشونت نخستین فرمان‌روایانه‌ای را تقلید و بازنمایی کند» که مخالف آن است؟ آیا جنبش چپ نباید مابین شرایطی که انسان در رویارویی با حاکمیت دست به دامن خشونت می‌شود و مواقعی که هر آن‌چه می‌شود و می‌باید انجام داد همان «هجو تمسخر آمیز و گرد و غبار کردن با پر» است، خط تمایزی رسم کند؟ گنگی موضع کریچلی در ناستدلالی عجیب خانه دارد: اگر دولت قرار است این‌جا ماندنی باشد، اگر امکان آن هست که دولت (یا سرمایه‌داری) را سرنگون کرد چرا از آن عقب نشینی کنیم؟ چرا با (درون) آن عمل نکنیم؟ چرا استدلال

طریقه‌ی سوم را قبول نکنیم؟ چرا خودمان را به سیاست، محدود کرده باشیم که آن‌طور که کریچلی می‌گوید «دولت را به پرسش می‌خواند و نه برای این که دولت را به اندیشه‌ی دل‌خواهی که ممکن است به خوبی معنایی اتویایی داشته باشد پس براند بل برای آن که آن را بهبود ببخشد یا آثار بدخواهانه‌اش را فرونشاند، نظم استقرار یافته را در نظر می‌آورد»؟

این کلمات صرفاً بیان‌گر آن‌اند که دولت لیبرال-دموکراتیک امروز و رؤیای سیاست «طلب‌خواهی نامحدود» آنارشیستی در ارتباطی انگل‌واره و دوسویه موجودیت دارند: نمایندگان آنارشیستی، تفکر اخلاقی را عهده‌دار می‌شوند و دولت نیز نقش اداره و تنظیم اجتماع را تقبل می‌کند. نماینده‌ی اخلاقی-سیاسی آنارشیست کریچلی مثل یک ابرمن<sup>۷</sup> عمل می‌کند، در آسودگی دولت را با مطالبات مباران می‌کند؛ و هرچه دولت در صدد ارضای این مطالبات برآید بیش‌تر گناه کار به نظر می‌رسد. نمایندگان آنارشیست با پیروی از این منطق، اعتراض‌هایشان را نه بر یک دیکتاتوری باز که بر تزویری از دموکراسی‌های لیبرالی متمرکز خواهند ساخت که متهم به خیانت کاری به اصول سوگندخورده‌ی خود است.

تظاهرات عظیم چند سال پیش در لندن و واشینگتن در اعتراض به حمله‌ی ایالات متحده به عراق نمونه مثالی از رابطه‌ی هم‌زیستانه‌ی بین قدرت و مقاومت است. پی‌آمد پارادوکسیکال در آن مناسبت این بود که هر دو طرف ارضا شده بودند. معترضان روح لطیف‌شان را نجات می‌دادند: به روشنی اذعان می‌کردند که مخالف سیاست‌های دولت در قبال عراق هستند. افراد در مسند قدرت به خون‌سردی این را پذیرفتند، حتی از آن سود جستند: نه تنها اعتراضات به هیچ شکل مانع تصمیم‌ازپیش‌گرفته‌ی حمله به عراق نشد، که به مشروعیت بخشیدن به آن نیز کمک کرد. واکنش جورج بوش به توده‌ی تظاهرکنندگان معترض به دیدارش از لندن در عمل چنین بود: «می‌بینید که! این همان چیزی است که برایش می‌جنگیم، طوری که کاری که مردم در این جا می‌کنند- تظاهرات در اعتراض به سیاست دولت‌شان- در عراق نیز امکان‌پذیر شود».

جالب است که مسیری که هوگو چاوز از سال ۲۰۰۶ در آن سرمایه‌گذاری کرده دقیقاً مخالف با آنی است که چپ پست‌مدرن اختیار کرده است: به جای مقاومت در برابر قدرت دولتی، او قدرت را (اول با تلاش برای کودتا، بعد به سبک و سیاقی درماتیک) با بهره‌برداری بی‌رحمانه از دستگاه‌های دولتی و نژئولا برای ترویج اهداف‌اش به چنگ آورد. از این گذشته وی حالا مشغول نظامی کردن حومه‌ی باریوس<sup>۸</sup> و سامان‌دهی آموزش برای واحدهای مسلح در آن جاست. و دهشت واپسین: اکنون که تأثیرات «مقاومت» سرمایه‌داری را نسبت به ضوابط‌اش احساس می‌کند (کمبود موقتی اقلامی از کالاها در بازارهای بزرگ کمکی-دولتی) از طرح‌هایی برای یکی کردن ۲۴ حزب حمایت‌گرس به حزبی یگانه حرف می‌زند. حتی بعضی از متحدان‌اش هم به این حرکت او مظنون هستند: آیا این به قیمت تضعیف جنبش‌های مردمی که به انقلاب و نژئولا حرارت بخشیده‌اند تمام خواهد شد؟ به هر حال گرچه این گزینشی است مخاطره‌آمیز اما می‌باید تماماً آن را بازنویسی کرد: وظیفه این است که حزب جدید را نه به عنوان نوع معمولی از حزب سوسیالیست (یا پرونیست<sup>۹</sup>) دولت، که به عنوان ابزاری برای بسیج کردن شکل‌هایی از سیاست (مثل کمیته‌های grass roots slum) به کار

و اداشت. به کسی مثل چاوز چه باید بگوییم؟ «نه! قدرت دولتی را به چنگ نگیر، فقط کنار بکش، دولت و وضعیت حاضر در مسند قدرت را رها کن»؟ چاوز را اغلب در حد یک دلچسب دست می اندازند- ولی آیا چنین پس کشیدنی او را به نسخه ای از کم پخمه گی مارکوس<sup>۱۰</sup> که بسیاری از چپ های مکزیکی اکنون او را «مارکوس یک کمی پخمه» خطاب می کنند فرو نخواهد کاست؟ امروزه این سرمایه داران بزرگ- بیل گیتس، شرکت های آلوده کننده و شکارچیان روباه- هستند که در برابر دولت «مقاومت» نشان می دهند.

درسی که در اینجا باید آموخت آن است که امر براندازنده ی حقیقی اصرار نکردن بر مطالبات «نامحدود»ی است که می دانیم افراد در مسند قدرت توان برآوردن اش را ندارند. آن ها می دانند که ما هم می دانیم چنین گرایش «طلب خواهی نامحدود»ی هیچ مشکلی برای بنیان قدرت ایجاد نخواهد کرد: «بسیار عالی است! با مطالبات انتقادی خود به ما یادآور شدید که همگی دوست داریم در چگونه جهانی زندگی کنیم. متأسفانه ما در دنیای واقعی زندگی می کنیم، جایی که باید با اموز ممکن سر و کله می زنیم». بالعکس کاری که باید انجام داد بمباران افراد در مسند قدرت با مطالباتی استراتژیک، درست- انتخاب شده، دقیق و محدود است؛ تا دیگر با عذرهایی مشابه مواجه نشد.

\*\*\*

پانوش:

۱- Resistance is Surrender؛ این مقاله در نقد کتاب *Ininitely Demanding* سایمون کریچلی در *London Review of*

Books به نشر درآمد ([http://www.lrb.co.uk/v29/n22/zize01\\_.html](http://www.lrb.co.uk/v29/n22/zize01_.html)). نسخه ای فارسی از این مقاله پیش تر در

مجله ی بین المللی مطالعات ژیزک (IJZS) انتشار یافته. م.

۲- State

۳- Third Way social democracy

۴- Zapatista movement

۵- *Antonio Negri and Michael Hardt*

۶- *Margaret Thatcher*

۷- Super-ego

۸- barrios

۹- *Juan Domingo Perón*

۱۰- *Marcos Pérez Jiménez*